



# ویژگی بانوان رجعت کننده و امکان رجعت برای زنان امروزی

سیده اکرم حسینی آذری

کانون مهدویت صبح عدالت

## چکیده

افرادی که اگر نتوانند در زمان ظهور زنده باشند باید چه ویژگی هایی داشته باشند تا جزو رجعت کنندگان باشند. بانوانی که در روایات نامشان برده شده که جزو رجعت کنندگان حتمی هستند چه ویژگی هایی داشته اند که ما با دانستن آن، این ویژگی ها را در خودمان تقویت کنیم تا جزو رجعت کنندگان باشیم تا بتوانیم انشاءالله در زمان ظهور نفس بکشیم.

اهل بیت ، رجعت ، بانوان رجعت کننده ، ویژگی بانوان ، زندگی امروز

## فهرست مطالب

۲	چکیده
۴	مقدمه
۵	رجعت
۵	رجعت کنندگان
۷	شرح حال بانوان یاد شده و ویژگی هایی که باعث رجعتشان می شود
۷	صیانه آرایشگر (ماشطه)
۸	سمیه
۹	ام ایمن
۱۳	نسیبه
۱۶	حبابه و البیه
۱۹	قنواء دختر رشید هجری
۲۰	زبیده
۲۲	ام خالد
۲۳	جمع بندی ویژگی ها
۲۴	ره یافت ها
۲۴	نتیجه گیری
۲۵	منابع و ماخذ

## مقدمه

عیب از ماست که هر صبح نمی بینیمت

چشم بیمار شده تار شدن هم دارد...

هر روزی که سپری می کنیم نوید بخش نزدیک شدن یک روز به ظهور امام مان است و هشدار دهنده که یک روز از عمرمان کم شد. ظهور حضرت سراسر نور و رحمت و عشق است و نفس کشیدن زیر پرچم حضرت حجت آرزوی هر زن و مرد مومن و مجاهدی که در تمام اعصار می زیسته است. در دوران باشکوه ظهور به فرموده امام صادق(ع) : ماهی های دریا و پرندگان آسمان هم در آن دوران خوشحال هستند.

در آن دوران همه چیز به کمال خود می رسد و مردم آرزو می کنند اجداد و پدرانشان به این دنیا برگردند. که از آن مواهب بی شمار بهره مند شوند و به سعادت دنیا و آخرت برسند.

لحظه ای زیستن در محضر امام آنقدر شیرین و لذت بخش است که امیدواریم ظهور حضرت ولی عصر (عج) محقق شود و مانیازی به رجعت نداشته باشیم.

اما چه کنیم که وقت ظهور را فقط خدا می داند و ما سروپا تقصیر و امیدیم. چاره ای نیست که ما راهی را برویم که اگر زبانم لال ظهور در دورانمان محقق نشد ، بعد از مرگ جزو رجعت کنندگان باشیم تا در رکاب حضرت خدمتگزار باشیم.

کمال ما در گرو همراهی با امام است و درک محضر حضرت فقط در دوران ظهور میسر است که یا در محدوده عمر ماست یا در دوران رجعت.

از یک رو میدانیم که رجعت عمومی نیست و همه نمی توانند برگردند و تنها عده خاصی با داشتن ویژگی هایی خاص هستند که این توفیق را پیدا می کنند.

در این مقاله سعی شده مختصر، یکی از راهکارهای رجعت بیان شود که تقویت ویژگی هایی است که در اشخاصی وجود داشته که نامشان در لیست رجعت کنندگان است. باشد که ما هم با تقویت این ویژگی ها در خودمان باعث شویم اسم مان در آن لیست نورانی قرار بگیرد.

قبل از بررسی اشخاص ذکر شده (بانوان) به توضیح مختصری از رجعت و اثبات آن در آیات قرآن و روایات می پردازیم.

## رجعت

به معنای بازگشت. بازگشت گروهی از مردگان با همان شکل و بدن به دنیا (شیخ مفید)

رجعت در قرآن به دو دسته تقسیم می شود :

۱. رجعت هایی که اتفاق افتاده.

مثل زنده شدن هفتاد نفر از قوم حضرت موسی(ع) یا چهار پرنده به درخواست حضرت

ابراهیم (ع) یا عزیر پیامبر (که مجال بحث در این رابطه در این مقاله نمی گنجد)

۲. رجعت هایی که اتفاق خواهد افتاد.

مثل محشور شدن گروهی که در سوره نمل آیه ۸۳ میفرماید: "ویوم نحشر من کل امه فوجا"

در حالیکه می دانیم در قیامت تمام مردم چه خوب و چه بد و چه خاکستری محشور می شوند

"ویوم نحشرهم جمیعا" (انعام ۲۲)

یا در سوره غافر آیه ۲۲ که میفرماید: "ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین" که به دو بار مردن

و زنده شدن اشاره دارد و این امر فقط در رجعت اتفاق می افتد.

رجعت در ادعیه و زیارات که نمونه های بسیاری دارد:

مثل زیارت جامعه کبیره ، دعای روز دحوالارض ، زیارت رجبیه ، دعای عهد ، زیارت حضرت

رسول (ص) و آل یس و...

رجعت در روایات که نمونه های گوناگون دارد:

مثل روایت امام صادق (ع) در ذیل آیه "ذکرهم بایام الله" می فرمایند: روزهای خدا سه روز

است: روز قیام مهدی (عج) و روز رجعت و روز قیامت.

روایت حضرت رضا(ع) که از ایشان در مورد رجعت پرسیدند و ایشان فرمودند: رجعت حق

است. در امت های سابق بوده و قرآن در این باره شهادت می دهد. در این امت نیز خواهد بود.

## رجعت کنندگان

حال که ایمان داریم رجعت هست و اتفاق خواهد افتاد باید با اسنادی که در دست داریم بررسی کنیم

چه کسانی نامشان جزو رجعت کنندگان است و چه ویژگی هایی داشتند و چگونه زیسته اند که باعث

شده حضرات معصومین نامشان را جزو رجعت کنندگان قطعی آورده اند و این مدال پرافتخار را

کسب کرده اند تا بتوانند در دولت کریمه صاحب الزمان (عج) نفس بکشند و جانفشانی در رکاب حضرتش را تجربه کنند.

و این من و شمایی که اکنون از لذت حضور در محضر امام مان بی نصیبیم چه کنیم تا اگر در زمان زندگی و حیاتمان حضرت ظهور نکرد (که انشاءالله ظهور حضرت بسیار نزدیک است و ما آنرا قریب میدانیم و دشمنان بعید) جزو رجعت کنندگان باشیم و لذت حضور در کنار حضرت و جانفشانی در رکابشان نصیب مان شود انشاءالله.

از رجعت کنندگان در روایات به مردانی مثل : اصحاب کهف ، سلمان فارسی ، مالک اشتر ، مقداد ، پانزده نفر از قوم حضرت موسی و.....

و زنانی مثل : صیانه ماشطه ، سمیه ، ام ایمن ، نسبییه ، حبابه والبیه ، قنواء ، زبیده ، ام خالد و... نام برده شده است.

حدیثی از امام صادق (ع) در مورد بانوان رجعت کننده هست که می فرمایند:

همراه قائم (عج) ، سیزده زن رجعت می کنند. راوی می گوید، عرض کردم : چه مسئولیتی به آنها واگذار می شود؟ فرمود: مجروحان را مداوا و از بیماران مراقبت می کنند. همان گونه که همراه پیامبر این کار را می کردند. عرض کردم نام آنها را برایم بیان فرمایید، فرمود: قنواء دختر رشید و ام ایمن و حبابه والبیه و سمیه مادر عمار یاسر و زبیده و ام خالد احمسیه و ام سعید حنفیه و صیانه آرایشگر و ام خالد جهنیه.

(نام چهار نفر از این روایت افتاده است)

یک نکته را ضروری می بینم که قبل از توصیف بانوان گرامی که در روایات آمده بیان کنم و آن در مورد یاران اولیه و هسته مرکزی یاران حضرت مهدی(عج) ست که همه روایات اتفاق نظر دارند تعدادشان ۳۱۳ نفر به تعداد یاران پیامبر در جنگ بدر است و خصوصیتی مثل جوان بودن ، غیر عرب بودن ، داشتن سلاح های عجیب که در توصیفش امام صادق (ع) فرمودن: "برای ایشان شمشیرهایی ست که هزار کلمه بر آن نوشته شده ، هر کلمه خود کلید هزار کلمه است." و به یکباره دور هم جمع شدن مثل پاره های ابر پاییزی و.... در توصیفشان بیان شده است.

که در روایات به تعداد ۵۰ زن از این ۳۱۳ نفر اشاره شده و ۱۳ بانو در روایات با عنوان رجعت کننده یاد شده است. البته نام ۹ نفر در روایت ذکر شده و از این میان فقط ۸ نفر شناخته شده هستند و از زندگی ایشان اطلاعاتی در دست است.

## شرح حال بانوان یاد شده و ویژگی هایی که باعث رجعتشان می شود

با استفاده از روایات و گزارشات تاریخی سرگذشت بانوان به ترتیب حیاتشان و ویژگی های ایشان بررسی می شود.

### صیانه آرایشگر (ماشطه)

نامش صبانہ یا صیانه است، ولی در روایات و تاریخ، به شغل وی اشاره شده و از او به ماشطه آل فرعون یا ماشطه بنت فرعون، یاد می کنند. در روایت ابن عباس آمده است:

ماشطه دختر یکی از دوستان حضرت خضر است که در دوران بت پرستی، مردی خداشناس بود. ماشطه همسر حزبیل بود. حزبیل، مؤمن آل فرعون به شمار می آید که در قرآن از او یاد شده است. او پسرعمو و ولی عهد فرعون و برادر همسرش آسیه بود. همو که ایمان خویش را پنهان می کرد و هنگام پیروزی حضرت موسی، ایمان خود را بر ساحران آشکار کرد و با فرعون و فرعونیان به مجادله پرداخت و همراه ساحران به دار آویخته شد و به شهادت رسید. از او و خانواده اش، اطلاع بیشتری نداریم، ولی می توان فهمید او از خانواده ای موحد و مبارز بوده که در آن دوران سخت، ایمانشان را حفظ می کردند و در این راه به شهادت می رسیدند.

ماشطه روزی در حال آرایش و شانه کردن موی دختر فرعون، شانه از دستش افتاد. در این هنگام گفت: «سبحان الله» دختر فرعون پرسید: « پدر مرا یاد کردی؟ » گفت: «نه، پروردگار خود و پروردگار تو و پروردگار پدرت را یاد کردم.» دختر فرعون گفت: «به پدرم خبر بدهم چه می گویی؟» گفت: «خبر ده!» وقتی فرعون از جریان با خبر شد، او و فرزندان را جمع کرد و پرسید: «پروردگار تو کیست؟»

جواب داد: « الله پروردگار من و توست» فرعون گفت: « از عقیده خود برگرد» او قبول نکرد. فرعون دستور داد مس مذابی را آماده کنند. فرعون دوباره از او خواست که دست از باور خود بردارد، ولی باز قبول نکرد. یکی از فرزندان او را در مس مذاب جوشان انداختند و فرعون بار

دیگر از او خواست که از چنین عقیده ای دوری کند که این بار هم نپذیرفت. به این صورت، تک تک فرزندان او را مقابل چشمانش در مس مذاب انداختند تا این که نوبت به نوزادش رسید. چنین نمود که ماشطه به خاطر او دیگر مقاومت نکند. در این حال، نوزاد لب به سخن گشود و گفت: «مادر مرا بینداز و نیندیش که عذاب دنیا، در برابر عذاب آخرت آسان است.»

نوبت به خود ماشطه رسید. قبل از وارد شدن در مس مذاب به فرعون گفت: «من از تو می‌خواهم، بعد از مرگم، دیگ مس جوشان را به خانه‌ام ببری و خانه‌ام را بر آن خراب کنی تا گور ما باشد.»

فرعون گفت: «به خاطر حقی که بر گردن ما داری، می‌پذیرم و انجام می‌دهم.»

پیامبر در معراج بوی خوشی را احساس کرد، از جبرئیل پرسید: «این بوی خوش چیست؟» جبرئیل پاسخ داد: «این بوی خوش از مزار آرایش‌گر خانواده فرعون و اولاد اوست.»

ماجرای زندگی ماشطه، در اکثر آثار اهل سنت آمده است و در منابع اولیه شیعه وجود ندارد.

- در مورد ویژگی‌های بانو صیانه میتوان به مقاومت و استواری در برابر دشمنی چنان ستمگر و تحمل رنج و مشقت فراوان در راه دین و پایداری در عقیده که به ایمان خالص ایشان برمی‌گردد اشاره کرد.

## سمیه

سمیه به ضم اول و فتح دوم، مصغر سماء است. سمیه دختر مسلم (سلم) بن لخم خیاط (خباط) و کنیز ابی حذیفه بن مغیره، عموی ابوجهل و همسر یاسر و مادر عمار بود. او زنی فاضل و نیکوکار و از بزرگ‌زنان صحابه به شمار می‌آمد و هفتمین فردی بود که در صدر اسلام به پیامبر ایمان آورد. وی از جمله کسانی است که در مکه اسلام را آشکار ساخت و بر اساس منابع تاریخی و رجالی، اولین شهید اسلام است که در سال پنجم بعثت به شهادت رسید. وقتی مسلمانان باورشان را آشکار کردند، مشرکان مکه دست به سرکوب آنان زدند. طبیعی بود که غلامان و کنیزان که مدافعی نداشتند، در شمار نخستین قربانیان باشند.

روزی شماری از مسلمانان را دست‌گیر کردند و قرار شد آن قدر آنان را شکنجه دهند که دست از ایمان خود بردارند. خانواده یاسر نیز دست‌گیر شدند. آنها را مقابل آفتاب سوزان عربستان شکنجه دادند. عمار از روی تقیه، اظهار پشیمانی کرد و آزاد شد و درباره او این آیه نازل گشت:

إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ

مگر آن کسی که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.



اما پدر و مادرش در زیر شکنجه، به شهادت رسیدند.

بنابر گفته‌ای، بر تن همه دست‌گیرشدگان، زره های آهنی پوشاندند تا در برابر آفتاب، بدنشان بسوزد. عده ای از آنان، از عقیده خود برگشتند، ولی سمیه با آن که مسن بود تا شب مقاومت کرد. شب ابوجهل آمد و بعد از ناسزا گفتن به وی، با نیزه او را به شهادت رساند. بنابه نقل دیگری، او را به دو شتر بستند و از دو طرف وی را کشیدند. یا گفته شده، ابوجهل او را به چهارمیخ کشید و با نیزه ای او را به شهادت رساند. بنابه گفته‌ای، این آیه، دربارہ او و چند نفر دیگر نازل شده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛

و از میان مردم کسی است که جان را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

وقتی پیامبر دید آنها شکنجه می‌شوند، فرمود:

صبراً يا آل ياسر فإنّ موعدكم الجنة اللهم اغفر لآل ياسر؛

ای خانواده یاسر، صبر پیشه کنید که وعده گاه شما بهشت است. خداوندا خاندان یاسر را بیامرز! پیامبر به دلیل مقام ویژه مادر عمار، او را به نام مادرش صدا می‌کرد و عثمان برای توهین به عمار می‌گفت، «ابن‌السوداء»؛ یعنی پسر زن سیاه.

ابن قتیبه دچار اشتباه شده و خیال کرده، سمیه مادر عمار، همان سمیه مادر زیاد بن ابیه است. در حالی که مادر زیاد، کنیز حارث بن کلدۀ ثقفی بوده که ازرق، غلام حارث با او ازدواج کرده بود و حاصل آن ازدواج، سلمه بود. سلمه برادر زیاد بود، نه برادر عمار.

- از ویژگی های این بانوی رنج کشیده می توان به مقاومت در برابر شکنجه دشمنان پیامبر، تابع اکثریت جامعه نشدن و پایداری در راه حق و حقیقت و برائت از دشمنان اهل بیت (ع) نام برد که نشان از ایمان خالص ایشان دارد.

## ام ایمن

وی دختر (محسن) ثعلبه بن عمرو بن حصن (حفص) بن مالک بود که «برکه» نام داشت. او اهل حبشه و سیاه پوست بود و هنگام حمله ابرهه به کعبه، به مکه آورده شد که بعد از شکست ابرهه اسیر

گشت. برکه کنیز مادر پیامبر بود. بعد از رحلت پدر پیامبر، آمنه، برای دیدار برادرانش راهی مدینه شد و در محلی به نام «أبواء» از دنیا رفت. پیامبر آن هنگام، شش سال داشت.

برکه، بعد از درگذشت آمنه، پرستار پیامبر شد و او را به مکه بازگرداند. از آن روی که ام‌ایمن پرستار پیامبر بود، او را حاضنه رسول‌الله می‌نامند. پیامبر او را مادر خطاب می‌کرد و می‌فرمود: «ام‌ایمن، مادر من بعد از مادرم است.» وقتی به او نگاه می‌کرد، می‌فرمود: «او باقی مانده خاندان من است.»

پیامبر وقتی با حضرت خدیجه ازدواج کرد، او را آزاد ساخت. ام‌ایمن با عبید بن زید، از قوم بنی الحارث بن خزرج ازدواج کرد و حاصل ازدواج آنها ایمن بود که از مهاجران، مجاهدان و شهیدان بود و توفیق هجرت یافت و در جنگ خیبر و حنین شرکت کرد و شهید شد. بعد از رحلت عبید بن زید، پیامبر فرمود: «هرکس می‌خواهد با زنی از اهل بهشت ازدواج کند، با ام‌ایمن ازدواج نماید.» که زید پذیرفت.

پیامبر ام‌ایمن را به همسری زید بن حارثه درآورد که او را نیز آزاد ساخته بود. زید بن حارثه را حضرت خدیجه بعد از ازدواج با پیامبر به ایشان هدیه کرده بود. اسامه بن زید از این ازدواج متولد شد.

ام‌ایمن، چهارمین فردی است که به پیامبر ایمان آورد و جزو راویان و محدثانی به شمار می‌آید که شیعه و سنی از او روایت نقل می‌کنند. روایت «طیر مشوی»، در اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین، روایت حرکت دستاس و گهواره و تسبیح، در حالی که حضرت زهرا خواب بود، روایت عقد حضرت فاطمه و امیرالمؤمنین که جبرئیل و میکائیل در آسمان خواندند، و روایت شهادت اهل بیت و ساخته شدن بارگاه برای امام حسین نیز از وی است.

ام‌ایمن چون به پیامبر نزدیک بود، در تمام لحظات تلخ و شیرین از اهل بیت (ع) حمایت می‌کرد. وی، دختر پیامبر (زینب) را غسل داد.

یک ماه از عقد حضرت علی گذشته بود ولی آن حضرت هنوز حیا داشت که به منزل پیامبر برود. ام‌ایمن بعد از گفت‌وگو با حضرت علی نزد پیامبر رفت و عرض کرد: «اگر حضرت خدیجه زنده بود، از عروسی دخترتان خوش حال می‌شد.»

به این صورت، درخواست تشکیل خانواده برای حضرت زهرا را مطرح ساخت. پیامبر وی را مأمور کرد تا دنبال حضرت علی برود و او را با خود بیاورد. برای تدارک عروسی نیز ام‌ایمن

مسئول خرید جهیزیه شد و در شب عروسی نیز دربان خانه صدیقه کبری بود.

امایمن اهل بیت را بسیار دوست می‌داشت و برای حضرت زهرا احساس مادری می‌کرد. روزی پیامبر دید امایمن گریه می‌کند، فرمود: «چه شده است؟» عرض کرد: «شما برای عروسی حضرت زهرا مراسم نگرفتید.» پیامبر فرمود: «گریه نکن. قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، در مراسم فاطمه، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، همراه هزاران فرشته حضور داشتند و خداوند به درخت طوبی امر کرد که لباس‌های حریر و مخمل و جواهرات و عطر نثار آنها کند، به قدری که نمی‌دانستند با آنها چه کنند و خداوند طوبی را مهر فاطمه قرار داد. از این رو، این درخت در خانه امیرالمؤمنین است.»

پیامبر هنگام هجرت به مدینه، امانت‌های مردم را که نزدش بود، به امایمن سپرد و امیرالمؤمنین (ع) را مأمور کرد تا امانت‌ها را به صاحبانشان برگرداند. امایمن جزو نخستین مهاجران بود. فرزندش ایمن، همراه امیرالمؤمنین (ع) از مکه هجرت کرد و در ضجنان منتظر شدند تا عده‌ای از جمله امایمن نیز به ایشان ملحق شوند.

امایمن بعد از هجرت نیز در کنار پیامبر بود و آن حضرت او را همراه خود به جنگ‌ها می‌برد. وی در جنگ‌های احد، خیبر و حنین شرکت داشت. از جمله کسانی که در جنگ احد فرار کردند، عمر و عثمان بودند. امایمن آنها را دید و خاک بر صورتشان پاشید و گفت: «این دستگاه نخ ریسی را بگیرید و نخ بریسید و بیاورید.»

در همین جنگ هنگام سیراب کردن زخمی‌ها، تیری به امایمن خورد. ایمن نیز مانند مادرش شجاع بود. در جنگ حنین ابتدا همه فرار کردند و تنها ده نفر در کنار پیامبر ماندند که نه نفر آنها از بنی هاشم بود و نفر دهم ایمن بود که در همان جنگ به شهادت رسید. امایمن خوابی دید. پیامبر خوابش را تعبیر کرد و مژده پرستاری فرزند حضرت فاطمه را به او داد. از این رو، وقتی امام حسین متولد شد، امایمن او را در لباس پیامبر پیچید و پیش آن حضرت آورد. پیامبر فرمود: «مرحبا به امایمن و حسین! امایمن این حقیقت خوابی است که دیدی.»

امایمن، هنگام رحلت پیامبر گریه می‌کرد. وقتی علت گریه را پرسیدند، گفت: «می‌دانستم روزی پیامبر از دنیا می‌رود، ولی من برای آن می‌گریم که وحی پایان گرفته است.»

بعد از رحلت پیامبر، امایمن در کنار امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت پیامبر بود و بر خلاف اکثر مسلمانان که راه خود را از اهل بیت جدا کردند، او از اهل بیت دفاع کرد.

بنا به گفته عبدالله بن جعفر در مجلس معاویه، امایمن شاهد مجلسی بوده که پیامبر دوازده جانشین بعد از خود را شمرده است. اولین دفاع امایمن از ولایت هنگامی بود که امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد بردند تا با ابوبکر بیعت کند. بنابه گفته سلیم بن قیس، امایمن پرستار پیامبر، رو به ابوبکر کرد و گفت: «چه زود حسادت و نفاق خود را آشکار ساختید.» عمر تا این را شنید، دستور داد امایمن را از مسجد بیرون کنند و گفت: «ما را با زنان چه کار!»

دفاع دیگر امایمن از اهل بیت در ماجرای فدک بود. ابوبکر بعد از غصب خلافت، برای وارد کردن فشار اقتصادی به اهل بیت، فدک را از آنها گرفت. وقتی حضرت فاطمه نزد ابوبکر رفت، ابوبکر از آن حضرت دلیل و شاهد خواست. امیرالمؤمنین و امایمن آمدند و شهادت دادند. امایمن گفت: «پیامبر فرموده، فاطمه سرور زنان بهشتی است، آیا چنین کسی ادعای چیزی را می کند که مال او نیست؟» عمر گفت: «این قصه ها را رها کن!» سپس امایمن جریان نزول جبرئیل و نوشته شدن سند فدک را یادآور شد.

در نقل دیگری، امایمن گفت: «من شهادت نمی دهم، مگر احتجاج کنم به آنچه پیامبر فرموده است. تو را به خدا سوگند می دهم، آیا نمی دانی که پیامبر فرمود، امایمن زنی از اهل بهشت است؟» ابوبکر گفت: «بله.» امایمن گفت: «پس بدان خداوند به پیامبر وحی کرد که حق نزدیکان را بده و پیامبر فدک را به امر الهی به فاطمه داد.»

وقتی حضرت زهرا به پایان عمر خویش پی برد، کسی را دنبال امایمن فرستاد که مطمئن ترین زن در نزد او بود و فرمود: «ای امایمن، ندای مرگ را می شنوم؛ به همین خاطر از تو می خواهم که امیرالمؤمنین را آگاه کنی.»

حضرت فاطمه هنگام شهادت، امایمن را دعوت کرد و وصیتش را نزد او برای امیرالمؤمنین خواند. امام صادق می فرماید: «حضرت زهرا به امیرالمؤمنین عرض کرد: وقتی از دنیا رفتم، کسی را آگاه مکن، مگر چند نفر را.» امایمن جزو آن چند نفر بود.

حضرت فاطمه هنگام رحلت، امایمن را خواست و فرمود: «امایمن، تابوتی برایم بساز که جسد من دیده نشود.» امایمن عرض کرد: «ای دختر پیامبر، آیا چیزی را به شما نشان دهم که در حبشه ساخته می شود؟» حضرت فرمود: «بله.» امایمن با شاخه های خشک خرما تابوتی ساخت و روی آن پارچه ای انداخت که تابوت را بپوشاند. حضرت فاطمه فرمود: «مرا پوشانیدی، خداوند تو را از آتش بپوشاند.»

امایمن بسیار به فاطمه زهرا عشق می ورزید. او بعد از شهادت ایشان قسم خورد، در مدینه نماند؛ زیرا طاقت دیدن جای خالی فاطمه را نداشت. از این رو، به مکه رفت. در بین راه تشنه شد و دعا کرد: «خدایا، من خادم فاطمه ام، مرا تشنه می‌کشی؟» خداوند دلوی از آسمان فرستاد و بعد از نوشیدن آن تا هفت سال به آب و غذا محتاج نشد.

این واقعه در کتاب‌های اهل سنت نیز نقل شده، ولی آنها هرگز به علت هجرت مجدد او به مکه اشاره نکرده‌اند و تنها نوشته‌اند، بنابر ضرورت امایمن دوباره به مکه بازگشت! امایمن، بعد از سال‌ها خدمت و دفاع از اهل بیت، در آغاز خلافت عثمان درگذشت.

- از ویژگی‌های این بانوی بزرگ و مقاوم می‌توان به مقاومت کردن در برابر دشمن در جنگ احد که مدعیانی چون عمر و عثمان جان بی‌مقدارشان را برداشته و فرار می‌کردند و استواری بر عقیده در جریان غصب ناجوانمردانه فدک و ولایت‌پذیری در تمام مراحل زندگی که باعث معرفت و شناختی عمیق در او می‌شود. پیروی از اهل بیت که باعث برائت او از دشمنان ایشان است و جهاد و مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر که در جنگ‌های احد، خیبر و حنین همراه پیامبر خوبی‌هاست. ام ایمن عمری بابرکت دارد که لحظه‌لحظه‌ی آن غبطه‌برانگیز است.

## نسبیه

نسبیه به فتح نون و کسر سین، معروف به ام‌عمار، دختر کعب بن عمرو و از انصار است. به او «انسیه» و «لسبیه» نیز می‌گفته‌اند. پدر شیبیه، کعب بن عمرو، از طایفه بنی‌مازن بن النجار است و مادرش، رباب دختر عبدالله نام دارد. کنیه نسبیه، ام‌عمار به ضم عین و تخفیف میم است.

نسبیه با زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن مبذول بن غنم، ازدواج کرد و دو فرزند به نام‌های عبدالله و حبیب به دنیا آورد که هر دو یار پیامبر بودند. سپس با غزیة بن عمرو ازدواج کرد و تمیم و خوله، حاصل این ازدواج بودند.

ام‌عمار در مدینه زندگی می‌کرد و در سال سیزدهم بعثت، همراه زنی با هفتاد مرد در عقبه ثانی با همسرش غزیة پیش پیامبر رفت و با ایشان بیعت کرد. او در شمار راویان حدیث است.

زرکلی درباره‌ی وی می‌گوید: او صحابی پیامبر و در شجاعت مشهور بود و از ابطال المعارک (شجاعان جنگ) شمرده می‌شد. در جنگ‌های احد و خیبر و حنین شرکت داشت و همچنین در حدیبیه و عمرة‌القضیه نیز حاضر بود.

نسیبه همراه همسر خود، غزیه بن عمرو و دو فرزندش در جنگ احد شرکت کرد. آغاز روز برای سیراب کردن مجروحان، مشک کهنه ای برداشت و به سوی احد حرکت کرد. آن روز جنگید و سیزده زخم نیزه و شمشیر برداشت. نسیبه ماجرا را برای ام سعد این گونه تعریف می کند: آغاز روز به احد رفتم و نگاه می کردم که مردم چه می کنند. همراه مشک آبی بود. نزد پیامبر رسیدم در حالی که مسلمانان با قدرت می جنگیدند. وقتی مسلمانان شکست خوردند و فرار کردند، خود را به پیامبر رساندم و با شمشیر از پیامبر دفاع کردم و تیر می انداختم تا این که زخمها مرا زمین گیر کرد. ام سعد می گوید: زخم عمیقی بر گردن نسیبه دیدم که تو خالی بود. پرسیدم: چه کسی با تو چنین کرده؟ گفت: وقتی مردم فرار می کردند، ابن قمیئه پیشم آمد و فریاد زنان دنبال پیامبر می گشت. مُصعب بن عُمیر و گروهی در مقابل او ایستادند که من نیز در آن جمع بودم و ابن قمیئه مرا زخمی کرد. البته من چند ضربه به او زدم، ولی او دو زره روی هم پوشیده بود.

ضمرة بن سعید از جد خود، درباره نسیبه نقل می کند:

روز احد از پیامبر شنیدم: به راستی امروز مقام نسیبه بالاتر از مقام فلانی و فلانی است. پیامبر می دید که نسیبه سخت مبارزه می کند. لباس خویش به کمر زده بود تا این که سیزده زخم برداشت. من خود نسیبه را غسل دادم و سیزده زخم او را شمردم و بزرگترین زخم روی گردنش بود که یک سال آن را مداوا کرد. وقتی پیامبر فرمان حرکت به سوی حمراءالاسد را داد، نسیبه پارچه ای بر آن زخم بست و خواست حرکت کند، ولی از شدت خون ریزی توان حرکت نداشت. ما تا صبح از او پرستاری کردیم. پیامبر وقتی از حمراءالاسد برگشت، پیش از رفتن به خانه، از برادر نسیبه خواست که او را از حال نسیبه باخبر کند. وقتی او برگشت و خبر سلامت نسیبه را داد، پیامبر خوشحال شد.

عُمارة بن غزیه، از ام عماره نقل می کند: مردم اطراف پیامبر را خالی کردند و کمتر از ده نفر در کنار پیامبر مانده بودند. من و همسر و دو فرزندم از پیامبر دفاع کردیم. من سپری نداشتم. پیامبر مردی را دید که داشت فرار می کرد و سپری با خود داشت. فرمود: سپرت را برای کسانی که مبارزه می کنند، بگذار. من سپر را برداشتم و از پیامبر دفاع کردم.

فرزندش عبدالله بن زید می گوید: بازوی چپ من زخمی شد و خونش بند نمی آمد. مادرم با بندهایی که قبلاً آماده کرده بود، زخم را بست. پیامبر به ما نگاه می کرد. مادرم گفت: برخیز و مبارزه کن. پیامبر بارها فرمود: کیست که طاقت ام عماره را داشته باشد. کسی که مرا مجروح کرده بود، جلو آمد. پیامبر او را به مادرم نشان داد و مادرم با ضربه ای پای او را قطع کرد. پیامبر تبسم کرد و فرمود: قصاص کردی ای ام عماره. پیامبر می فرمود: من متوجه راست و چپ نمی شدم، مگر این

که نسیبه را می دیدم که مقابل من می جنگید.

عبدالله بن زید می گوید: وقتی پیامبر مقاومت من و مادرم را دید، فرمود: بارک‌الله بر شما خانواده. مقام مادرت و مقام همسر مادرت و مقام تو بالاتر از فلانی و فلانی است. رحمت خدا بر شما خانواده. نسیبه عرض کرد: از خدا بخواه در بهشت همراه شما باشیم. پیامبر دعا فرمود: خدایا آنها را رفیقان من در بهشت قرار بده. نسیبه می گوید: دیگر برایم مهم نبود در دنیا چه بر سرم می آید. در جنگ احد یکی از فرزندان من خواست برگردد و فرار کند. نسیبه به او حمله کرد و گفت: «پسرم از خدا و پیامبرش به کجا فرار می کنی؟» او را که برگرداند، مردی به او حمله کرد و او را به شهادت رساند. نسیبه شمشیر فرزندش را برداشت و به آن مرد حمله کرد و او را کشت. نسیبه با سپر کردن سینه و دست‌هایش از پیامبر دفاع می کرد.

نسیبه در جنگ حنین نیز شرکت داشت و وقتی مسلمانان فرار می‌کردند، روی آنان خاک می پاشید و می گفت: «از خدا و رسولش به کجا می گریزید؟» عمر از کنارش گذشت و گفت: «وای بر تو، چرا چنین می کنی؟» نسیبه جواب داد: «این فرمان خداست.»

واقعی گوید: وقتی نسیبه خبر شهادت فرزندش حبیب را شنید، با خدا عهد کرد که یا مسیلمه را بکشد یا آن‌جا بمیرد، از این رو، با خالد بن ولید در جنگ یمامه شرکت کرد و فرزندش عبدالله نیز همراه او بود.

ام سعد می گوید: از نسیبه پرسیدم: دستت چه شده است؟ گفت: در جنگ یمامه وقتی مردم می گریختند، من همراه انصار به حدیقه‌الموت (بوستانی در یمامه) رسیدیم و آن‌جا مدتی جنگیدیم تا ابودجانه بر در باغ کشته شد. من داخل باغ رفتم و دنبال دشمن خدا، مسیلمه می گشتم. مردی به من حمله کرد و دستم را جدا ساخت. به خدا سوگند چیزی جلودار من نبود تا به آن خبیث رسیدم. او کشته شده بود و پسرم عبدالله شمشیرش را از خون او پاک می کرد. همان‌جا سجده کردم.

نسیبه غیر از دستش یازده زخم دیگر در یمامه متحمل شد و بنا به نقل قمی، یکی از فرزندان در جنگ احد به شهادت رسید. فرزند دیگرش حبیب را پیامبر به سوی مسیلمه کذاب فرستاد که به دست مسیلمه قطعه قطعه شد و به شهادت رسید و عبدالله، فرزند دیگرش، مسیلمه را کشت. در سال ۶۳ هجری قمری، در ۷۳ سالگی، در جنگ با یزید بن معاویه شرکت کرد که برای فتح مدینه آمده بودند و در این جنگ که به واقعه حره معروف شد، به شهادت رسید.

گویند نسیبه روزی به محضر پیامبر رسید و عرض کرد: تمام آیات قرآن برای مردان است و آیه ای درباره زنان نیست.

از این رو خداوند آیه ۳۵ سوره احزاب را نازل فرمود.

نسیبه حدود سال سیزده هجری قمری از دنیا رفت.

او از راویان حدیث شیعه است و بزرگانی مانند ابو حمزه ثمالی و عبدالکریم بن عمرو خثعمی و از او روایت کرده اند. دختر او فاطمه نیز از راویان حدیث به شمار می آید و از امام حسن (ع) و حسین (ع) روایت کرده است.

- از ویژگی های این بانوی سخت کوش و بزرگ می توان به مقاومت خستگی ناپذیرش در برابر دشمنان خدا و رسول الله و ولایت پذیری آگاهانه اش که جان خود و خانواده را سپر جان پیامبر کرد و شناخت و معرفتی که کسب کرده و دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان اهل بیت (ع) و تحمل رنج و سختی در جهاد و مبارزه که در جنگ های احد و خیبر و حنین و یمامه شرکت داشته، اشاره کرد.

## حبابه والیه

حبابه با حاء مفتوحه است و تشدید باء اول از غلط های مشهور به شمار می آید. قاموس صراحت به تخفیف باء دارد.

والیه: با کسره لام، مؤنث والیه و کنیه اش امنداء است.

حبابه دختر جعفر از قبیله اسد است. نام ایشان در چهار کتاب از هشت کتاب رجالی شیعه آمده، ولی شرح حالی از او نقل نشده است.

تنها می توان از احادیث نقل شده بعضی از اطلاعات را به دست آورد، مانند این که ایشان در زمان امیر المؤمنین می زیسته و زمان امام رضا را نیز درک کرده است. یک بار به اشاره امام سجاد و بار دیگر به عنایت امام رضا به دوره جوانی بازگشته است و نه ماه بعد از دیدار با امام رضا در دویست سالگی درگذشت و امام رضا او را در پیراهن مبارک خودشان کفن کردند.

## حدیث اول

عبدالکریم از حبابه نقل می کند: امیر المؤمنین را در جمع فرماندهان سپاه دیدم که با تازیانه گروهی را تعزیر می کرد. چیزی از امیر المؤمنین پرسیدند و ایشان جواب دادند. بسیار زیبا سخن می گفتند و من دنبال ایشان رفتم تا وارد مسجد شدند و نشستند. عرض کردم نشان امامت چیست؟ به سنگی کوچک (حصاة) اشاره کردند و فرمودند: آن را بیاور. به محضرشان بردم. با انگشتر خود بر سنگ مهر زدند.

سپس فرمودند: ای حبابه، هر وقت کسی ادعای امامت کرد و توانست چنان که دیدی روی سنگ مهر



کند، بدان او امام است و اطاعت از او واجب. امام کسی است که هرچه می خواهد در دسترس او باشد. حبابه می گوید: پس از شهادت امیرالمؤمنین، خدمت امام حسن رسیدم که جای امیرالمؤمنین نشسته بود و مردم از ایشان سؤال می کردند. امام به من فرمود: حبابه آنچه نزد توست بیاور. سنگ را به ایشان دادم. مانند مهر امیرالمؤمنین، سنگ را مهر کردند. سپس نزد امام حسین رفتم که در مسجد رسول الله نشسته بود. مرا به نزد خویش خواند و جایی برایم باز کرد و فرمود: برای راهنمایی تو دلیلی نزد ما وجود دارد، آیا آن دلیل را می خواهی؟ عرض کردم: بله، سرورم. فرمود: آنچه را همراه داری بده. من سنگ را در اختیارشان نهادم و برایم مهر کرد. در زمان امام سجاد نزد ایشان رفتم. در حالی که پیر شده بودم و دست و پایم می لرزید. در آن زمان صد و سیزده سال داشتم. دیدم امام در حال عبادت است. از راهنمایی ایشان مأیوس شدم. با انگشت سبابه اشاره کرد و جوانی من برگشت. امام فرمود: آنچه همراه داری بیاور. من سنگ را به ایشان دادم و برایم مهر کرد. بعد در زمان امام باقر خدمت ایشان رسیدم و روی همان سنگ برایم مهر زد. سپس محضر امام صادق رسیدم. ایشان نیز چنین کردند و بعد امام کاظم و امام رضا هم بر آن سنگ مهر زدند. این جریان را سیدهاشم بحرانی با تفصیل بیشتری از رشید هجری نقل می کند: حبابه نزد امیرالمؤمنین آمد و سلام کرد و گریست و عرض کرد: واحسرتا از غنیمتی که بدون شما از دست می رود! ای امیرالمؤمنین، از پیش شما نخواهم رفت، مگر این که بدانم بعد از شما چه کسی جانشین شماست. البته من بر استمرار امامت یقین دارم و حقیقت نزد من روشن است، ولی شما می دانید که خواسته ام چیست. حضرت دست خویش را دراز کرد و سنگ کوچک سفید رنگی را که می درخشید و بسیار صیقلی و صاف بود، از ایشان گرفت و انگشترش را درآورد و بر آن مهر زد و فرمود: خواست شما این بود؟ حبابه عرض کرد: بله. به خدا سوگند، ای امیرالمؤمنین همین را می خواستم! زیرا شنیده ام که بعد از شما در میان شیعیان اختلاف می افتد. از این رو، این برهان را خواستم تا اگر بعد از شما زنده ماندم و ای کاش زنده نمانم و من و خانواده ام فدای شما شویم، در صورتی که شیعه به جانشین شما شك کرد، این شن را عرضه کنم و هر که توانست کار شما را انجام دهد، بدانم او جانشین شماست. البته امیدوارم اجل مهلت چنین کاری را به من ندهد. امیرالمؤمنین فرمودند: حبابه تو تا زمان امام رضا زنده ای و من بشارت می دهم که تو در شمار زنانی هستی که همراه مهدی خواهی بود.

(اینکه این سنگ گرانها اکنون کجاست و چه شده از سوال های بی جواب ذهن من است)

## حدیث دوم

از امام صادق روایت شده که حبابه از کنار امیرالمؤمنین می گذشت. حضرت فرمودند: « چیست

آنچه با خود می بری؟» عرض کرد: «برادرم بیمار شده و گفته اند مار ماهی برایش مفید است.» امام فرمودند: «ای حبابه، خداوند شفا را در چیز حرام قرار نداده.» حبابه تا این سخن را شنید، آن را بر زمین انداخت و گفت: «به خاطر حمل آن از خدا طلب آمرزش می‌کنم.»

### حدیث سوم

ابوبصیر از امام صادق نقل می کند: وقتی مردم به دیدار معاویه می رفتند، حبابه به دیدار امام حسین می رفت. او زنی بسیار کوشا، و بر اثر عبادت پوست شکمش خشک شده بود. روزی با عموزاده خود به محضر امام سجاد رسید و عرض کرد، آیا ایشان را از شیعیان خود و نجات یافتگان می بینید. حضرت فرمودند: بله. ایشان نزد ما هستند و نجات یافته اند.

### حدیث چهارم

روزی حبابه به محضر امام حسین رسید. امام فرمودند: «ای حبابه، چه باعث شده که دیر به دیدار ما بیایی؟» حبابه عرض کرد: «چیزی جز بیماری باعث تأخیر نشده است.» امام دست روی محل بیماری نهاد و مدام دعا خواند. دست مبارکشان را که برداشتند، خداوند بیماری را از بین برده بود. امام حسین فرمودند: «در این امت کسی از ملت ابراهیم نیست، مگر ما و شیعیان ما و دیگر مردم از امت ابراهیم به دورند.»

### حدیث پنجم

ابوحمره ثمالی نقل می کند: حبابه نزد امام باقر رفت و عرض کرد: ای پسر رسول الله شما در «أظله» (عالم ذر) چه بودید؟ امام فرمود: ما قبل از خلق مخلوقات نوری نزد خداوند بودیم، بعد خداوند مخلوقات را خلق کرد و ما تسبیح خداوند را گفتیم و آنها نیز تسبیح گفتند. ما لا إله إلا الله گفتیم و آنها نیز گفتند. ما تکبیر گفتیم، آنها نیز تکبیر گفتند و این معنای آیه ای است که خداوند می فرماید: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛

اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم. راه حب حضرت علی، راه درست (مورد اشاره قرآن) بوده، آب گوارا (آب فرات)، ولایت آل محمد است.

### حدیث ششم

داوود رقی می گوید: محضر امام صادق بودم که حبابه وارد شد. او از امام درباره حلال و حرام پرسید. ما از زیبایی این پرسش شگفت زده شدیم. وقتی امام فرمودند: آیا پرسش‌هایی زیباتر از پرسش‌های حبابه شنیده اید؟ عرض کردیم: ایشان را در چشم و قلب ما بسیار عزیز و بزرگ کردید.

در این حال اشک از چشمان حبابه جاری شد. امام فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: من بیمارم و نزدیکانم می گویند اگر امام شما همان گونه که می گوید واجب الاطاعه است، دعا کند تا بیماری تو بهبود یابد. البته من خوشحالم و می دانم این بیماری برای امتحان و تصفیه من است و کفاره گناهانم به حساب می آید. امام دعایی فرمود و بعد گفت: به نزد زنان برو و لباس خود را کنار بزن. ببین چیزی مانده است یا خیر و به آنها بگو این نشانه کسی است که به وسیله او می توان به خدا نزدیک شد.

- از ویژگی های این بانوی عزیز می توان به ولایت مدار و امام شناس بودن و داشتن معرفت و شناخت امام با مقام علمی که در پرسیدن سوالاتش پیداست و پیروی از اهل بیت (ع) و تحمل تمسخر اطرافیان بخاطر داشتن عقیده به امامت و آینده نگری بخاطر تربیت دختری که مثل خود راوی حدیث باشد، اشاره کرد.

## قنواء دختر رشید هجری

قنواء به فتح قاف و سکون نون و فتح واو. رشید به ضم راء و فتح شین مصغر است. هجری به فتح هاء و جیم و کسر راء منسوب به هَجْر، آبادی ای در یمن است. البته روستایی نزدیک مدینه منوره نیز نامیده می شود و به تمام یمن نیز می گویند.

قنواء با آن که از محدثان امامیه است و ابوحیان بجلي از او روایت می کند و نام او در کتاب های گوناگون آمده، ولی از خصوصیات زندگی وی چیزی نقل نشده و همین قدر معلوم است که او دختر رُشید هَجْری، یار و رازدار امیرالمؤمنین است؛ کسی که حضرت علی نحوه شهادتش را به او خبر داد.

در روایتی ابوحیان چنین نقل می کند: قنواء را ملاقات کرده و به او گفتم آنچه از پدرت شنیده ای، به من بگو. گفت: پدرم از امیرالمؤمنین شنید چگونه صبور خواهی بود، وقتی نابه کارزاده بنی امیه، کسی را دنبال تو بفرستد و دست و پا و زبان تو را قطع کند؟ عرض کردم یا امیرالمؤمنین، آیا آخر آن بهشت خواهد بود؟ فرمود: ای رشید، تو در دنیا و آخرت، همراه من خواهی بود. قنواء ادامه داد: به خدا سوگند، مدتی نگذشت که [عبیدالله بن] زیاد او را دعوت به بیزاری از امیرالمؤمنین کرد، اما پدرم نپذیرفت. او گفت: سرورت مرگ تو را چگونه خبر داده است؟ پدرم گفت: دوستم به من خبر داد که تو مرا به برائت از او می خوانی و من قبول نمی کنم و تو دست و پا و زبان مرا قطع می کنی. گفت: اینک خبر او را درباره تو، به دروغ مبدل می کنم. او دستور داد دستان و پاهای پدرم را قطع کنند و زبان او را رها نمودند. در حالی که پدرم لبخند می زد، من دست و پای او را جمع کرده و

برداشتیم و گفتیم: پدر درد می کشی؟ گفت: نه دخترم، فقط به اندازه‌ای که بین جمعیت انبوه باشم، درد می‌کشم. وقتی پدرم را برداشته، از قصر بیرون رفتیم، مردم اطرافمان جمع شدند. پدرم گفت: قلم و کاغذی بیاورید تا آنچه را تا قیامت اتفاق خواهد افتاد و مولایم امیرالمؤمنین خبر داده، برایتان بگویم. قلم آوردند و پدرم مدام می‌گفت و اخبار آینده را می‌نوشتند. خبر به [ابن] زیاد رسید و او حجام را فرستاد تا زبان او را قطع کند و همان شب، پدرم به شهادت رسید.

مرحوم علامه مامقانی می‌گوید: من جلالت مقام قنوا و قدرت دیانت و غرق محبت الهی بودن او را که مانع از انجام دادن گناه است، از کلام او به پدرش که پرسید: آیا احساس درد می‌کنی، استفاده می‌کنم؛ زیرا اگر او به درجه عالی ایمان و تقوا نرسیده بود، احتمال نمی‌داد که پدرش درد نکشد و این سؤال را از او بکند. پرسش او نشان می‌دهد، ایمانش مانند پدرش است و او میوه همان شجره طیبه به حساب می‌آید.

ابوجارود می‌گوید: قنواء می‌گفت پدرم از من خواسته بود، حدیث را کتمان کنم و قلبم را محل امانت قرار بدهم.

این روایت نشان می‌دهد، دختر رشید نیز اسرار را می‌دانسته، ولی پدرش اجازه بیان آنها را به او نداده است.

علامه مجلسی هم در باب فضل انتظار و مدح شیعه در زمان غیبت، چنین روایت می‌کند: قنواء می‌گوید: به پدرم عرض کردم، شما چقدر شدید تلاش می‌کنید؟ فرمود: دخترم قومی بعد از ما می‌آیند که در دینشان بصیرت دارند و تلاش و کوشش آنان برتر از گذشتگان خواهد بود.

- در مورد ویژگی‌های این بانوی بزرگ می‌توان به پایداری در برابر جو مسموم جامعه و دشمنان اهل بیت (ع) و همراهی با جریان حق در جامعه که در اقلیت بودند و تحمل رنج دیدن جانبازی پدر و داشتن صبر و معرفت و شناخت امام که منجر به برائت از دشمنان و دوستی با دوستان اهل بیت (ع) شده است، اشاره کرد.

## زبیده

اسمش، أمة‌العزیز و لقبش زبیده است. او از بنی‌عباس و دختر جعفر بن ابی جعفر منصور و همسر پسر عموی خود، هارون الرشید و مادر محمد امین است. لقب زبیده را پدر بزرگش منصور، به دلیل زیبایی‌اش به او داده است. در سال ۱۶۵ هجری قمری، با هارون ازدواج کرد و در سال ۲۱۶ از دنیا رفت. قبر او در کرخ بغداد، در قبرستان قریش است.

درباره شخصیت زبیده دو دیدگاه وجود دارد: بر اساس برخی گزارش‌ها، او دنیاطلب و اسراف‌کار

بوده و بعید است، منظور حدیث او باشد و سعادت رجعت یافتن به دنیا و یاری امام را داشته باشد. برای مثال، درباره ایشان گفته اند، در مورد کمر بند و کفش جواهر نشان، اهل تفتن و تنوع بود و در خرید لباس و آرایش اسراف می کرد. لباسی تهیه کرده بود که پنجاه هزار دینار ارزش داشت و مخارج شصت روز ایام حج او، بیش از ۵۴ میلیون درهم شده بود.

بر اساس دیگر گزارش‌ها، او اهل خیر و مدافع اهل بیت بوده است. در کتاب‌های اهل سنت، چنین مواردی حذف شده‌اند، ولی می توان اشاراتی را یافت. با توجه به این گزارش‌ها، می توان گفت یا گزارش‌های اولیه معتبر نیست و برای تخریب او ساخته شده یا بنا به مصالحی، گریزی از چنین کارهایی نبوده است.

خطیب بغدادی می گوید: او معروف به خیر و تفضل کردن به اهل علم و صلاح بود و به فقیران کمک می کرد. آثار زیادی در شهر مکه و مدینه و راه مکه، اعم از چاه آب و برکه ایجاد کرده است. کسی او را در خواب دید و پرسید: حالت چطور است؟ گفت: خداوند به خاطر اولین اثری که در راه مکه ساختم، مرا بخشید.

ذهبی از او با لقب سیده المحجبه یاد کرده و می گوید: «صد کنیزی که در قصر داشت، همگی حافظ قرآن بودند.»

زرکلی می گوید: چشمه زبیده که در مکه قرار دارد، منسوب به اوست و از دوردست ترین مناطق نعمان، در شرق مکه با حفر قنات‌های بسیار به مکه آورده شده است. او بزرگترین زن عصر خود در دین‌داری و اصالت و جمال و صیانت و خیر بود و آثاری در راه مکه ایجاد کرده که اگر آنها نبود، کسی این راه را طی نمی کرد.

ابن کثیر می گوید: «کسی او را در خواب دید که می گفت: چیزی برای من سود نداشت، مگر نمازهایی که در سحر می‌خواندم.»

هم چنین درباره خیرخواهی او می گوید: «او راغب ترین مردم به انجام دادن کار خیر و پیش تاز به سوی هر خیری بود.»

حموی می گوید: «برکة ام جعفر یا زبیدیه در بین مغیثه و عذیب و نیز چاه حسنی و نهر میمون را زبیده ساخته است.»

او اهل عبادت بود و به قرآن توجه داشت. از نظر اجتماعی، نیکوکار بود و برای بزرگداشت عالمان و صالحان تلاش می‌کرد. او با هارون الرشید درگیر شده که این از شیعه بودن وی حکایت دارد. علامه مامقانی می گوید: «شیخ صدوق در کتاب مجالس خود گفته: زبیده شیعه بود و هارون وقتی این را فهمید قسم خورد که او را طلاق دهد.»

شیخ منتجب الدین چنین بیان کرده است: زبیده خاتون، شیعه فطریه فدائیه بود، چنان‌که شیخ اجل عبدالجلیل رازی در کتاب نقض آورده که چون هارون الرشید غلو زبیده را در تشیع اهل بیت تحقیق کرد، سوگند خورد که او را طلاق دهد... زبیده اظهار پشیمانی نکرد.

حاج شیخ عباس قمی می‌گوید: دلیل شیعه بودن زبیده آن است که در فتنه سال ۴۴۳ هجری قمری که در بغداد اتفاق افتاد، قبر زبیده و آل‌بویه همراه ضریح امام کاظم به آتش کشیده شد.

در منابع شیعی، به روشنی دلیل اختلاف او با هارون الرشید بیان شده و اهل سنت که از این موضوع آگاه بودند، مزار وی را آتش زدند.

ابن عساکر می‌گوید: بین هارون الرشید و دختر عمویش زبیده، بحث و نزاع درباره چیزی از چیزها واقع شد و هارون در میان کلماتش گفت، من تو را طلاق دادم، اگر از اهل بهشت نباشم.

ابن حجر می‌گوید: وقتی سلم بن سالم بلخی زاهد، وارد بغداد شد، در مورد هارون الرشید کلمات زشتی گفت. هارون وی را زندانی کرد. وقتی هارون مرد، زبیده دستور آزادی او را صادر کرد.

ابن کثیر این جریان را کمی مفصل‌تر بیان می‌کند و می‌گوید: سالم بن سالم ابوبحر بلخی، از سران امر به معروف و نهی از منکر بود. او وقتی وارد بغداد شد و برضد هارون سخن گفت و کارهای او را زشت شمرد، هارون او را زندانی کرد و دوازده بند بر او بستند.

این گزارش‌های کوتاه، نشان از شجاعت او دارد و به دلیل نفوذ فراوان زبیده، هارون هم نمی‌توانست کاری از پیش ببرد.

- از ویژگی‌های این بانوی زیبا می‌توان به معرفتی عمیق نسبت به اهل بیت (ع) که قدرت علمی بالایی او را نشان می‌دهد و ولایت‌پذیری آگاهانه و استقامتش در برابر جو حاکم بر اکثریت جامعه اشاره کرد.

## ام خالد

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، نام دو تن از زنان رجعت‌کننده، ام‌خالد احمسیه و ام‌خالد جهنیه بود، ولی در منابع، نامی از این دو برده نشده است. بیان داریم که احتمال دارد ام‌خالدی که از اصحاب امام صادق بوده، یکی از آن دو فرد باشد. بنابراین، آنچه را در مورد ام‌خالد آمده، یادآور می‌شویم. البته نام و دیگر خصوصیات زندگی ایشان، معلوم نیست.

یوسف بن عمر، والی عراق، زید را به شهادت رساند و دست ام‌خالد را قطع کرد. او زنی صالح و شیعه بود و به زید تمایل داشت.

ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق بودم که ام‌خالد وارد شد. همو که یوسف بن عمر دست او را قطع

کرده بود... او شروع به سخن کرد. زنی بلیغ بود. در مورد خلیفه اول و دوم پرسید. حضرت فرمود: ولایت آنها را بپذیر. عرض کرد: روزی که پروردگارم را ملاقات کنم، می گویم شما به قبول ولایت آن دو فرمان دادید. امام فرمود: باشد. امخالد گفت: اگر کسی که کنار شماست، (ابوبصیر) مرا به برائت از آن دو امر کند و کثیرالنواء (نام فردی منحرف) به ولایت آن دو فرمان دهد، کدام یک خیر و خوب است و شما آن را دوست دارید؟ امام فرمودند: به خدا سوگند این فرد برای من محبوب تر از کثیرالنواء و یاران اوست! این فرد بحث می کند و می گوید: کسی که به حکم خدا حکم نکند، کافر، ظالم و فاسق است.

همچنین نقل می کند: نزد امام صادق بودم که امخالد عبیده وارد شد. حکم خوردن چیزی را پرسید. امام فرمود: چرا بدون پرسیدن نخوردی؟ عرض کرد: من در دینم مقلد شما هستم و زمانی که خداوند را ملاقات کنم، خواهم گفت جعفر بن محمد به من امر و نهی کرد.

از ویژگی های امخالد این است که زنی صالح و شیعی بود و برای عقیده اش، دستش را بریدند. امام صادق او را با امر به ولایت خلفا، امتحان کرد، اما ایشان با فراست، به گونه ای دیگر می پرسد و پاسخش را می گیرد که بیان گر قدرت علمی و آگاهی ایشان است. روایت سوم، بصیرت دینی و امام شناسی ایشان را نشان می دهد که خود را فردی مقلد و پیرو امام معرفی می کند.

- از ویژگی های این بانوی بزرگ می توان به استقامت بر عقیده در برابر جو محیط در دوران سیاه بنی امیه و ولایت پذیری و وفاداری به اهل بیت (ع) معرفت و شناخت ائمه (ع) و پیروی از ایشان و تحمل رنج و مشقت در راه عقیده خود، اشاره کرد

## جمع بندی ویژگی ها

ویژگی هایی در این بانوان بزرگوار مشترک است. مثل:

- ایمان خالص که منجر به داشتن استقامت در برابر دشمنان اهل بیت (ع) و در برابر محیط حاکم بر جامعه خودشان شده است.
- ولایت پذیری آگاهانه که در شناخت صحیح و معرفت واقعی و پذیرفتن ولایت در میدان عمل نمود پیدا می کند.
- سنخیت با اهل بیت (ع) که با چهار عامل: شناخت و معرفت امامان (ع)، پیروی از اهل بیت (ع)، ولایت و دوستی با دوستان و برائت و بیزاری از دشمنان اهل بیت (ع) قابل بررسی است.

- تحمل رنج و سختی در دوران زندگی که رجعت می کنند تا حقشان را از ظالم بگیرند.
- جهاد و مبارزه در راه دفاع از معصومین چه در دوران حضور ایشان و چه در دوران غیبت معصومین که با جان و مال و تمام خانواده ایستادگی کردند.
- انتظار واقعی که نگاه به آینده و تربیت نسلی همیشه آماده برای دفاع و جهاد را در پی دارد که می توان از مهم ترین وظایف دانست.

## ره یافت ها

دوران حکومت حضرت ولی عصر (عج) بی تردید دوران طلایی حکومت فضیلت و معنویت است ، و در آن دوران فساد و تباهی ، ستم و گناه ، رخت برمی بندد و زمین محل بندگی و عبادت خداوند می شود. پاکی همه جا موج می زند و انس و الفت و انسانیت در جامعه ، به اوج می رسد. دیگر نیازمندی یافت نمی شود تا مشکلاتش دل را بیازارد و فرد هنجارشکنی نیست که امنیت و آسایش را سلب کند. در یک کلام ، هم آخرت مردم آباد می شود و هم دنیای آنها.

آرزوی هرکسی ، حضور در چنین جامعه ای است تا بتواند از نعمت های معنوی و مادی آن بهره مند شود. حال که براساس روایات متعدد دریافتیم که راه حضور باز است و هرکس مثل سلمان باشد و رفتار این بانوان را داشته باشد می تواند زنده شود و آن دوران شکوهمند را درک کند، باید شتافت و تا فرصت باقی است ، به این سعادت بزرگ دست یافت. آری حتما می توان با الگو قرار دادن رفتار و کردار بانوان یاد شده خود را لایق حضور در دولت مهدی(عج) کرد.

## نتیجه گیری

حالا که میدانیم دوران شکوهمند رجعت چقدر زیبا ، پر از آسایش و آرامش و کمال است و زندگی در این دوران زیبا تا حدودی دست یافتنی ست. باتوجه به یک روایت که



مفضل بن عمر می گوید : در خدمت امام صادق (ع) صحبت از شیعیانی شد که در انتظار حضرت مهدی (عج) از دنیا می روند. امام فرمود : هنگامی که قائم (عج) قیام کند ، ماموران الهی در قبر به نزد اشخاص مومن می آیند و به آن ها می گویند صاحبت ظهور کرده است اگر می خواهی به او ببیوندی پس ملحق شو.

میتوان نتیجه گرفت مومنی که میداند دوران ظهور حضرت چگونه است باز هم مخیر است انتخاب کند بین مکانی که هست و مکانی که می تواند در این دنیا در جوار حضرت باشد و این خود نشان از این دارد که مکانی که هست هم شاید خوبی هایش اگر بیشتر نباشد کمتر نیست پس میتواند انتخاب کند.

منظور این است که اگر ما نتوانیم در دوران ظهور و قیام حضرت رجعت کنیم با رشد ویژگی هایی مثل ولایت پذیری و برائت از دشمنان یا ایستادگی در برابر دشمنان و محیط پیرامونمان و... میتوانیم جایی نیکو را در آن دنیا داشته باشیم که مخیریم به انتخاب بین آنجا و برگشتن و رجعت کردن ، که البته هر دو زییاست.

## منابع و ماخذ

بانوان رجعت کننده نویسنده : جواد جعفری

حضور در ظهور (راهکارهای عملی برای رسیدن به رجعت) نویسنده : حسن محمودی

عصر شکوهمند رجعت نویسنده : محمدرضا اکبری

شرح حال و ویژگی های زنان رجعت کننده در حکومت امام زمان (عج) نویسنده : جواد جعفری